

پیش گفتار

خطرات حرفه ای قدرت

در فوریه ی ۱۹۱۷ حکومت مطلقه ی تزاری از یکسو به زیر ضربات شورش های قحطی زدگان و فقرا و از سوی دیگر زیر ضربات سربازان و از هم پاشیدگی ارتش قرار گرفت. می توان بیان داشت که شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ناشی از ناتوانی کارگران در برقرار کردن پیوندی بین جنبش کارگری و جنبش دهقانی بود. برقراری این پیوند در سال ۱۹۱۷ برای تزاریزم بسیار مهلک و حیاتی بود.

در وقایع انقلاب فوریه ۱۹۱۷، طبقه ی کارگر نقشی اساسی ایفا کرد. اما به علت فقدان یک رهبری انقلابی؛ ناکام ماند و به پیروزی دست نیافت. قدرت اجرائی که از تزاریزم گرفته شده بود، در دست حکومت موقت که ائتلافی بود از احزاب بورژوایی نظیر کادت ها (دموکرات های طرف دار قانون اساسی) و گروه های میانه رو در جنبش کارگری (منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها) قرار داده شده بود.

با وصف این، جنبش توده ای آن چنان پرتوان و نیرومند بود که نهادهای تشکیلاتی خود را به همراه داشت، یعنی شوراها (سویت) نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که به وسیله ی گارد سرخ مسلح حمایت می شدند. بدین

ترتیب از فوریه ۱۹۱۷ روسیه تحت رژیم قدرت دو گانه بالفعل قرار داشت. حکومت موقت که بر دستگاه دولت بورژوائی در حال تلاشی استوار بود. با شبکه ی شوراها که در حال ساختن و برقرار کردن قدرت دولت کارگری بود، مواجه گردید.

بدین ترتیب، پیش بینی لئون تروتسکی در پایان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، مبنی بر این که انقلاب آینده روسیه شاهد شکفتن هزاران شورا خواهد بود، به حقیقت پیوست. مارکسیست های انقلابی در روسیه و در کشورهای دیگر چاره ای جز بررسی مجدد تحلیل های خود از ماهیت اجتماعی انقلاب در حال پیشرفت روسیه نداشتند.

مارکسیست های انقلابی، از همان ابتدا چنین می پنداشتند که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوائی خواهد بود. از این رو، با توجه به عقب افتادگی روسیه، تکالیف اساسی این انقلاب، مشابه تکالیف انقلابات کبیر بورژوا-دموکراتیک در سده های هیجدهم و نوزدهم، تکالیف بورژوا دموکراتیک ارزیابی شد. یعنی: سرنگونی حکومت مطلقه، کسب آزادی های دموکراتیک و قانون اساسی، آزادی دهقانان از قیود شبه فئودالی؛ آزادی ملیت های تحت ستم؛ و ایجاد بازار متمرکز ملی جهت تضمین رشد سریع سرمایه داری صنعتی، که خود برای تدارک انقلاب سوسیالیستی آتی ضروری است. نتیجه این ارزیابی، استراتژی ای بود که بر پایه ی اتحاد بین بورژوازی لیبرال و جنبش کارگری استوار بود، که در آن جنبش کارگری باید به مبارزه جهت خواست های آتی طبقه قناعت می کرد (هشت ساعت کار در روز، آزادی تشکیلات و اعتصاب و غیره)، و در عین حال بورژوازی را برای اجرای هر چه بنیادی تر تکالیف انقلاب «خود» (انقلاب بورژوا دموکراتیک) تحت فشار قرار می داد.

این استراتژی توسط لنین در سال ۱۹۰۵ مردود شناخته شده بود. او به تحلیلی که مارکس از طرز برخورد بورژوازی، پس از انقلاب ۱۸۴۸ انجام داده بود، اشاره کرد: به زعم مارکس در سال ۱۸۴۸ به مجرد آن که پرولتاریا در صحنه ی سیاست پدیدار گردید، بورژوازی از بیم قدرت کارگران به اردوی ضدانقلاب پیوست. لنین تحلیل سنتی مارکسیست های روسیه از تکالیف انقلاب روسیه را تغییری نداد. لیکن با توجه به خصلت آشکارا ضدانقلابی بورژوازی به این نتیجه رسیده بود که تحقق این تکالیف از طریق اتحاد ما بین بورژوازی و پرولتاریا امکان پذیر نیست، و به همین خاطر اندیشه اتحاد ما بین پرولتاریا و دهقانان را جایگزین آن نمود.

اما «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان»، به تصور لنین، بر پایه ی اقتصاد سرمایه داری استوار بود و در زمینه ی کلی دولتی که هم چنان بورژوا باقی خواهد ماند.

در خلال سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ لئون تروتسکی به ضعف این بینش اشاره کرده بود یعنی: عدم توانائی تاریخی دهقانان در تشکیل یک نیروی سیاسی مستقل (لنین این نکته را پس از ۱۹۱۷ اذعان کرد). در سراسر تاریخ معاصر، دهقانان، در تحلیل نهائی، همواره از رهبری بورژوایی و یا رهبری پرولتاریائی دنباله روی کرده اند. با لغزش اجباری بورژوازی به اردوی ضدانقلاب، سرنوشت انقلاب بستگی دارد به توانائی پرولتاریا در کسب سیطره ی سیاسی بر جنبش دهقانان و برقراری اتحاد ما بین کارگران و دهقانان تحت رهبری پرولتاریا. به عبارت دیگر: انقلاب روسیه تنها در صورتی می توانست پیروز شود و وظایف انقلابی خود را تحقق بخشد که پرولتاریا، با

برخورداری از پشتیبانی دهقانان فقیر، قدرت سیاسی را تسخیر کرده و دولت کارگری را مستقر می نمود.

بدین ترتیب نظریه انقلاب مداوم اعلام می کند که از آن جایی که در عصر امپریالیزم، بورژوازی به اصطلاح "ملی" یا "لیبرال" یا "بومی"، در کشورهای عقب افتاده توسط حلقه های بسیاری به امپریالیزم خارجی و طبقات حاکم سنتی وابسته است. بنابر این وظایف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک (که شامل انقلاب ارضی، استقلال ملی، کسب آزادی های دموکراتیک و اتحاد کشور به منظور رشد صنایع می شود) از طریق استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا پشتیبانی دهقانان فقیر، تحقق پذیر است. مسیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، پیش بینی تروتسکی در سال ۱۹۰۶ را کاملاً تایید کرد. هم چنین مسیر کلیه ی انقلاباتی که در کشورهای عقب افتاده تا کنون رویداده اند، صحت آن را تأیید کرده است.

لنین در مراجعت به روسیه، به فوریت این امکانات عظیم انقلابی را دریافت. با ترزهای آوریل، لنین جهت گیری حزب بلشویک را در راستای نظریه انقلاب مداوم تغییر داد. بلشویک ها می بایست برای کسب قدرت توسط شوراها و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می کردند. اگر چه این موضع ابتدا از طرف رهبران قدیمی بلشویک (منجمله استالین، کامنف و مولوتف) که به فرمول های سال ۱۹۰۵ چسبیده بودند، با مقاومت روبرو شد، لیکن به زودی توسط کل حزب تأیید گردید. و این عمدتاً به علت فشار کارگران پیشتاز بلشویک بود. کسانی که حتی قبل از پرداختن آگاهانه این جهت گیری توسط لنین، به طور غریزی آن را اتخاذ کرده بودند. پیروان تروتسکی با بلشویک ها که برای کسب اکثریت در میان کارگران دست به کار شده بودند، متحد شدند.

به دنبال زد و خوردهای گوناگون (قیام نابهنگام ژوئیه، کودتای ضدانقلابی و ناموفق کورنیلیف در اوت)، از سپتامبر ۱۹۱۷ به بعد بلشویک ها این اکثریت را در شوراهای شهرهای بزرگ به دست آوردند. از آن هنگام به بعد، مبارزه برای تسخیر قدرت در دستور کار قرار گرفت. در اکتبر (طبق تقویم غربی، نوامبر)، تحت رهبری کمیته نظامی انقلابی پتروگراد که توسط تروتسکی رهبری می شد و وابسته بود به شورای پتروگراد، این مسأله تحقق یافت.

این شورا از پیش موفق به جلب وفاداری تقریباً تمام پادگان های مستقر در پایتخت قدیمی تزار شده بود، این ها از اطاعت ستاد کل ارتش بورژوا سر باز زدند. بدین ترتیب قیام که مصادف بود با برگزاری دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه، با کمی خونریزی صورت گرفت. دستگاه دولتی کهن و حکومت موقت سقوط کرد. دومین کنگره ی شوراها با اکثریت عظیمی به کسب قدرت توسط شوراهای کارگران و دهقانان رأی داد. برای اولین بار در قلمرو کشوری وسیع، دولتی مطابق با الگوی کمون پاریس مستقر شده بود- یعنی یک دولت کارگری.

تروتسکی، در نظریه ی **انقلاب مداوم**، پیش بینی کرده بود که پرولتاریا پس از تصرف قدرت نمی تواند تنها به اجرای تکالیف تاریخی انقلاب بورژوا-دموکراتیک اکتفا نماید، بلکه می بایست به تصرف کارخانه ها و ریشه کن کردن استثمار سرمایه داری پرداخته، ساختن جامعه سوسیالیستی را آغاز کند. این دقیقاً آن چیزی بود که پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه به وقوع پیوست. انقلاب به طور لاینقطع و بدون طی مراحل، از اجرای وظایف بورژوا-دموکراتیک به تحقق دادن تکالیف پرولتاریایی- سوسیالیستی، "گسترش" می یابد، یعنی- از لحظه ای که پرولتاریا قدرت را تسخیر می کند.

برنامه‌ی حکومتی که در پایان دومین کنگره شوراهای شوراهای به قدرت رسید، از نقطه نظر وظایف آن، به برقراری کنترل و نظارت کارگران بر تولید خلاصه می‌شد. مبرم‌ترین وظایفی که برای انقلاب اکتبر در نظر گرفته شده بود، عبارت بودند از: برقراری مجدد صلح، تقسیم زمین بین دهقانان، حل مسأله‌ی ملی، و استقرار قدرت واقعی شوراهای در سراسر روسیه.

اما بورژوازی ناگزیر از خرابکاری در اعمال سیاست نوین بود. اکنون که کارگران به قدرت خودآگاهی یافته بودند، دیگر نه استثمار سرمایه‌داران و نه خراب‌کاری آن‌ها را تحمل می‌کردند. بدین ترتیب از استقرار کنترل کارگران تا ملی کردن بانک‌ها، کارخانه‌جات بزرگ، و سیستم حمل و نقل فاصله کمی بود. به زودی، کلیه‌ی وسایل تولیدی به غیر از وسایل تولیدی دهقانان و مالکین خصوصی کوچک، در دست مردم قرار گرفت.

مسلم است که سازمان دهی اقتصادی بر مبنای مالکیت عمومی وسایل تولید در کشور عقب افتاده‌ای که سرمایه‌داری در آن وظیفه ایجاد پایه‌های مادی سوسیالیسم را بسیار ناتمام گذارده است، با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد. بلشویک‌ها به خوبی از این مسأله آگاه بودند. اما آن‌ها معتقد بودند که دوره‌ی انزوای آن‌ها طولانی نخواهد بود. انقلاب پرولتاریائی مطمئناً در بسیاری از کشورهای صنعتی پیشرفته به وقوع خواهد پیوست، به خصوص در آلمان. ادغام انقلاب روسیه، انقلاب آلمان و انقلاب ایتالیا می‌توانست پایه‌ی مادی-مستحکمی برای جامعه‌ی بدون طبقه به وجود آورد.

تاریخ نشان داد که امیدها بی‌اساس نبودند. انقلاب در آلمان شروع شد. ایتالیا در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ به شرایطی متشابه نزدیک شد. انقلاب روسیه به منزله‌ی چاشنی و الگو برای انقلابات سوسیالیستی جهان نقشی کلیدی ایفا کرد.

سوسیال دموکرات های روسیه و اروپا، - کسانی که بعدها اعلام کردند که "روپاهای" لنین و تروتسکی در مورد انقلاب جهانی، پایه و اساسی در واقعیت نداشته است. آنان انقلاب روسیه را از ابتدا محکوم به انزوا و شکست اعلام کردند. و آغاز انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب افتاده تخریبی دانستند. اما آنان فراموش می کنند که شکست طغیان های انقلابی در اروپای مرکزی به سختی می توانست ناشی از فقدان مبارزات و استحکام انقلابی توده ها باشد. بلکه این شکست ها عمدتاً از نقش ضدانقلابی که رهبران سوسیال دموکراسی بین الملل، عالماً و عامداً ایفا کردند سرچشمه گرفت.

در این رابطه، لنین و تروتسکی و رفقای آن ها، در رهبری و هدایت تسخیر قدرت توسط پرولتاریا در اولین کشور جهان، به تنها اقدامی دست زدند که مارکسیست های انقلابی می توانستند به آن ها مبادرت ورزند، تا توازن نیروها را به سود طبقه ی کارگر تغییر دهند است.

برای جوانان انقلابی ایران که در راه تدارک انقلاب سوسیالیستی آتی گام برداشته؛ درس گیری از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ حیاتی است. نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان (با وجود پیامدهای منفی آن در دوره استالین)؛ یکی از مهم ترین دست آوردهای جنبش کارگری در سطح جهانی است. انقلاب اکتبر در عمل نشان داد که تنها با اتکا به نهادهای خود کارگران و رعایت دموکراسی درونی است که سازمان دهی انقلاب عملی است. هیچ نهاد دیگری به غیر از شوراهای کارگری قادر به تحقق دادن انقلاب روسیه نمی توانست باشد. سازمان دهی انقلاب با شورش های کور و جنگ چریکی و جنجال ها و ژست های روشن فکرانه خرده بورژوازی؛ متفاوت است. سازمان دهی انقلاب یک هنر است. از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان

نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است. تا زمانی که کل این دستگاه دولتی از میان برنداشته نشود؛ هیچ یک از تکالیف جامعه حل نخواهد شد.

این یکی از مهم ترین درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بود.

مازیار رازی

اکتبر ۲۰۰۶

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazari@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری